

The Quest for Identity: the Role of “Self” and “Other” in Russia’s Foreign Policy

Armina Arm

Ph.D. in International Relations, Science and Research Branch of the Islamic Azad University
(SRBIAU)

Kayhan Barzegar*

Associate Professor of International Relations, Science and Research Branch of the Islamic
Azad University (SRBIAU)

(Date received: 29 Nov. 2020 - Date approved: 18 Apr. 2021)

Abstract

According to most international relations scholars, the role of geopolitical rivalries and political-security issues at the regional and global political levels, as well as Russia’s domestic policy issues in recent years, have been key elements in Russia’s relations with the United States in the last decades. While accepting the dominant views, this article points to another influential element in shaping the relationship between Russia and the United States, especially in the last decade. In this regard, the authors try to expand the existing literature in this field as much as possible. Thus, the author’s concern is expressed in this question; what role does the United States play in the position of the “other”, the formation of national identity, and the conduct of Russia’s aggressive foreign policy in the transitional international system. According to this question, this article’s main argument is that; Russia has been redefining its position as a “great power” in the transitional international system to confront the United States as its specific “other”. This seems to be rooted in Russia’s aggressive foreign policy approach, especially under Putin’s leadership. According to this article, the United States, as a historical “other”, misinterpreted Russia’s interests and historical role as a key player in the international system, with a misunderstanding of the collapse of the Soviet Union while recognizing that Russia’s great power status has an important role for its national identity. Russia’s perception of itself is the image of great power. This vision includes Russia’s willingness to participate in the decision-making process on global issues and to have a sphere of influence.

Since the mid-1990s, Russia has gradually regained its lost confidence and power and has emerged as a claimant state in the international system. From the time Vladimir Putin came into office, Russia has been seeking to regain its status as a great power in the international multipolar system by adopting more pragmatic policies. Russia’s foreign policy approach under

* E-mail: kbarzegar@hotmail.com (Corresponding author)

Putin has sparked serious debates about the reasons for Russia's aggressive actions during this period. Most Western scholars and politicians often find Russia's post-Cold War behavior unpredictable, irrational, anti-western, aggressive, and expansionist. Examples of such behaviors include Moscow's rapid response to NATO's intervention in the 1999 Kosovo crisis, the invasion of South Ossetia in Georgia in 2008, the annexation of Crimea, and finally Russia's military intervention in the Syrian civil war in 2015.

Some IR scholars began to argue that the key external factors, geopolitical rivalry, and Russia's political-security conflict with the west are playing a critical role in shaping Russia's foreign policy behavior. In contrast, some observers emphasize domestic factors as the main reason behind the Kremlin's policies in recent years, such as state stability, fear of color revolutions, and attempt to divert people's attention away from domestic problems. Although all the abovementioned factors play a critical role in Russia's strategic assessments, these factors have not considered psychological, social and emotional motivations. Those mainstream analysts who rely on positivism in approaching Russian foreign policy have not considered other factors such as positive social identity, national self-esteem, and concerns about its status in the international system. The main goal of Russia's foreign policy, especially under Putin's presidency, is to achieve the position of great power in a multipolar system in which Russia is considered as one of the main poles. Over the years, the content of Russia's foreign policy has not changed fundamentally, but influential domestic and international variables such as rising global oil and gas prices, which are Russia's main exports and declining US commitments, especially in the Middle East, have been changed. These factors have given Kremlin more leeway in choosing its political options.

Based on the above considerations, this article seeks to find an appropriate answer to the question of what role does the United States plays in the position of the "other" information of Russia's national identity and aggressive foreign policy behavior in the transitional international system. The main hypothesis of this article is that Russia's aggressive policies such as military intervention in Syria and the annexation of Crimea, show the revival of traditional values as key elements of the country's foreign policy strategy. According to the authors, Russia, especially after the ascension of Putin to power, has been seeking to counter certain "other" actions, namely the United States, by redefining its great power status. This hypothesis seems to provide a much better understanding of Russia's aggressive behavior in the international system, such as its dealings with the crises like Georgia, Ukraine, and Syria.

Keywords: Foreign Policy, National Identity, "Other", Russia, "Self".

در جست‌وجوی هویت: نقش «خود» و «دیگری» در شکل‌گیری رفتار سیاست خارجی روسیه

آرمینا آرم

دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

کیهان برزگر*

دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۹ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۰۱/۲۹)

چکیده

از نظر بیشتر پژوهشگران روابط بین‌الملل رقابت‌های ژئوپلیتیکی و مسائل سیاسی و امنیتی در سطح‌های سیاست منطقه‌ای و جهانی و همچنین مسائل سیاست داخلی روسیه در سال‌های اخیر، عناصر اصلی شکل‌دهنده روابط روسیه با ایالات متحد در دهه‌های گذشته بوده است. در این نوشتار ضمن پذیرش دیدگاه‌های غالب، به عنصر تأثیرگذار دیگری در شکل‌دهی به روابط این دو بازیگر، به‌ویژه در یک دهه اخیر اشاره می‌کنیم. همچنین می‌کوشیم ادبیات موجود در این زمینه را تا حد امکان گسترش دهیم. دغدغه ما در این پرسش تجلی می‌یابد که ایالات متحد چه نقشی در جایگاه «دیگری»، شکل‌گیری هویت ملی و رفتار سیاست خارجی تهاجمی روسیه در نظام بین‌الملل در حال گذار ایفا می‌کند؟ در پاسخ، این فرضیه را به آزمون می‌گذاریم که روسیه با بازتعریف جایگاهش به‌عنوان «قدرت بزرگ» در نظام بین‌الملل در حال گذار در پی مقابله با اقدام‌های «دگر» مشخص این کشور یعنی ایالات متحد و شناسایی جایگاهش است. به‌نظر می‌رسد رویکرد تهاجمی سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در دوران پوتین ریشه در همین سیاست دارد. براساس یافته‌ها، ایالات متحد به‌عنوان «دگر» تاریخی، با برداشتی نادرست از فروپاشی اتحاد شوروی منافع و نقش تاریخی روسیه به‌عنوان بازیگری مهم در نظام بین‌المللی را در نظر نگرفت؛ در حالی که شناسایی جایگاه قدرت بزرگ روسیه اهمیت ویژه‌ای برای هویت ملی آن کشور دارد. ادراک روسیه از خود، تصویر یک قدرت بزرگ است. این چشم‌انداز، شامل تمایل روسیه به مشارکت در تصمیم‌گیری در مورد مسائل جهانی و داشتن حوزه نفوذ است. روش تجزیه و تحلیل مدعای مطرح‌شده در این نوشتار کیفی و ابزار گردآوری داده‌ها، منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

واژگان اصلی

خود، دیگری، روسیه، سیاست خارجی، هویت ملی.

مقدمه

از اواخر دهه ۱۹۹۰، روسیه به تدریج اعتماد به نفس و قدرت از دست‌رفته خود را بازیافته و به‌عنوان کشوری مدعی در نظام بین‌الملل ظهور کرده است. با به‌قدرت‌رسیدن ولادیمیر پوتین، روسیه با به‌کارگرفتن سیاست‌های هدفمند و عمل‌گرا به دنبال بازیابی جایگاه خود به‌عنوان قدرتی بزرگ در نظام چندقطبی بین‌المللی بوده است. رویکرد سیاست خارجی روسیه در زمان پوتین، بحث‌های جدی در مورد دلیل اقدام‌های تهاجمی روسیه در این دوره را برانگیخته است. بیشتر پژوهشگران و سیاست‌مداران غربی رفتار روسیه پس از جنگ سرد را بیشتر پیش‌بینی‌ناپذیر، غیرمنطقی، ضدغربی، تهاجمی و گسترش‌طلب می‌دانند. واکنش شدید مسکو به مداخله ناتو در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹، حمله به اوستیای جنوبی در گرجستان در سال ۲۰۰۸، تصرف و پیوسته‌ساختن کریمه، مداخله نظامی روسیه در جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۵ نمونه‌هایی از چنین رفتاری است.

تعدادی از پژوهشگران روابط بین‌الملل به عامل‌های خارجی، رقابت ژئوپلیتیک و منازعات سیاسی و امنیتی روسیه با غرب به‌عنوان عناصر اصلی شکل‌دهنده رفتار سیاست خارجی روسیه اشاره می‌کنند (Smith, 2014; Mankoff, 2011: 48-73). گروه دیگر بیشتر به عامل‌های داخلی از جمله ثبات حکومت مرکزی، ترس از رخداد انقلاب‌های رنگی و تلاش برای منحرف‌کردن توجه مردم از مشکلات داخلی به‌عنوان دلیل‌های اصلی سیاست‌های کرملین در سال‌های اخیر متمرکز شده‌اند. بی‌تردید این موارد نقش مهمی در برآوردهای راهبردی روسیه دارد (Trenin, 2011: 87). اما این رویکردها انگیزه‌های روانی، اجتماعی و عاطفی ناشی از رفتار سیاست خارجی روسیه و مسیر جدید ایدئولوژیک این کشور را به کلی نادیده می‌گیرند.

تحلیلگرانی که فقط با تمرکز بر عقلانیت ابزاری، رفتار سیاست خارجی روسیه را بررسی می‌کنند به عامل‌هایی مانند نیاز به هویت اجتماعی مثبت، عزت نفس ملی و نگرانی از مسئله جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل توجه نمی‌کنند (Hofp, 2004). هدف اساسی سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در دوران پوتین، دستیابی به جایگاه قدرتی بزرگ در نظام چندقطبی است که روسیه در آن به‌عنوان یکی از قطب‌ها در نظر گرفته شود. در طول سال‌ها، محتوای سیاست خارجی روسیه دگرگون نشده است، اما متغیرهای تأثیرگذار داخلی و بین‌المللی مانند افزایش قیمت جهانی نفت و گاز که صادرات اصلی روسیه به‌شمار می‌روند و تعهدهای ایالات متحد به‌ویژه در خاورمیانه تغییر کرده است. این عامل‌ها سبب شده است کرملین استقلال عمل بیشتری در انتخاب گزینه‌های سیاسی داشته باشد.

بر مبنای آنچه گفتیم در این نوشتار به دنبال یافتن پاسخ مناسب برای این پرسش هستیم که ایالات متحد آمریکا چه نقشی در جایگاه «دیگری» و شکل‌گیری هویت ملی و رفتار سیاست

خارجی تهاجمی روسیه در نظام بین‌الملل در حال گذار دارد؟ در پاسخ این فرضیه اصلی را مطرح می‌کنیم که سیاست‌های تهاجمی روسیه مانند مداخله نظامی در سوریه و پیوسته‌سازی شبه جزیره کریمه به خاک این کشور، نشان‌دهنده چرخش تمدنی روسیه و تجدید ارزش‌های سنتی به‌عنوان عناصر اساسی راهبردی سیاست خارجی این کشور در جست‌وجوی جایگاه خود به‌عنوان «قدرت بزرگ» بوده است. از نظر نویسندگان، روسیه به‌ویژه پس از به‌قدرت‌رسیدن پوتین با بازتعریف جایگاه خود به‌عنوان قدرت بزرگ به‌دنبال مقابله با اقدام‌های «دگر» مشخص یعنی ایالات متحد بوده است. به‌نظر می‌رسد این فرضیه ادراک بهتری از دلیل‌های رفتار تهاجمی روسیه در نظام بین‌الملل مانند رویارویی این کشور با بحران‌های گرجستان، اوکراین و سوریه ارائه می‌دهد. برای ساماندهی مباحث، این نوشتار را در چند بخش تنظیم کرده‌ایم: پیشینه پژوهش و بیان برخی منابع این حوزه، چگونگی بازنمایی روسیه از هویت ملی و نقش خود در نظام بین‌الملل، نقش خودانگاره «قدرت بزرگ» در گفتمان سیاست خارجی روسیه، تجزیه و تحلیل جایگاه ایالات متحد به‌عنوان «دگر» در سیاست خارجی روسیه. سرانجام نتیجه‌گیری بحث را بیان می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

سیاست خارجی روسیه به‌عنوان کشوری بزرگ، تأثیرگذار و با ویژگی‌های منحصربه‌فرد همواره مورد توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل با دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارض بوده است. هدف اصلی این نوشتار برجسته‌کردن تفسیری متفاوت از دیدگاه خردباورانه نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل مانند نواقع‌گرایی و لیبرالیسم از راهبرد سیاست خارجی روسیه در نظام بین‌الملل است. براساس رویکرد سازه‌انگاری اجتماعی، کشورها تنها به‌دنبال منافع مادی (نظامی، اقتصادی) نیستند، بلکه قبل از هر چیز در پی ایجاد هویت ملی برای خود و شناسایی آن از سوی دیگران هستند. در تحلیل سیاست خارجی روسیه باید نقش اساسی هویت روسی را در کنار دیگر متغیرهای مادی در نظر داشت، زیرا سیاست خارجی روسیه از بسیاری ابعاد مبتنی بر هویت است. در واقع، همان‌طور که «اریک رینگمار» (۲۰۰۲) به درستی اشاره کرده است؛ پرسش‌های مربوط به هویت یک دولت همواره اساسی‌تر از پرسش‌هایی در مورد منافع مادی آن است. بنابراین راهبرد سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به‌ویژه در دوران پوتین را نمی‌توان فقط با تکیه بر نظریه‌های اثبات‌گرا تجزیه و تحلیل کرد که اتکای‌شان توجه به مسائل مادی در شکل‌گیری منافع ملی و کنش خارجی کشورهاست.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Arm and Barzegar, 2019.

اریک رینگمار از پژوهشگرانی است که مشکل نظریه‌های سنتی در بررسی روابط میان دولت‌ها را تمرکز بیش از اندازه به مسائل مادی می‌داند؛ در حالی که توجه کمی به مسائل هویتی و شناختی می‌کنند. او در کتاب «بازی شناسایی: شوروی در مقابل غرب» اشاره می‌کند که سیاست جهانی بیشتر بازی شناسایی (به رسمیت شناخته شدن) است تا مدل معمای زندانی. در بازی شناسایی، تنها نگرانی بازیگران مسئله برد و باخت نیست، بلکه به مسائل مربوط با هویت ملی کشورها نیز توجه می‌شود.^۱ او براساس همین فرضیه، روابط میان ایالات متحد و اتحاد شوروی را تجزیه و تحلیل می‌کند. در این نوشتار نویسنده به دنبال واکاوی موضوع هویت و شناسایی و تأثیر این دو متغیر بر یکدیگر است. همین موضوع سبب شده است تا این بحث بیش از حد انتزاعی باشد. بنابراین نویسنده به هویت درونی و فرهنگ سیاسی روسیه توجه چندانی نداشته است. در نتیجه شاخص‌های متمایزی را که هر کدام از لایه‌های هویتی روسیه برای تعریف وضعیت قدرت بزرگ دارند بیان نکرده است.

در همین زمینه، آندره تسیگانکف (۲۰۱۲) در کتاب «روسیه و غرب از الکساندر تا پوتین: نقش عنصر افتخار در روابط بین الملل» با استفاده از نظریه سازه‌نگاری و نقش هویت ملی، سیاست خارجی روسیه را بررسی کرده است. او از مفهوم افتخار^۲ به عنوان مقوله‌ای حیاتی در رابطه با جایگاه روسیه در نظام بین الملل استفاده می‌کند و این فرضیه را مطرح می‌کند که حس غرور و افتخار ملی هویت ملی روس‌ها را ساخته است و رفتار سیاست خارجی روسیه را به عنوان یک بازیگر شکل می‌دهد. همین احساس غرور ملی روس‌ها، اساس درک بهتر تاریخ طولانی روابط این کشور با غرب است.^۳ تسیگانکف با استفاده از این اصطلاح، کرامت و شکوه را به عنوان افتخار طبقه بندی می‌کند. به باور او، تغییر احساسات کرملین از امید (هنگامی که شأن روسیه مورد احترام است) به ناامیدی، ترس و خشم (زمانی که هویت و افتخار روسیه مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد) نباید فقط به مسئله پویایی قدرت و جایگاه بین المللی این کشور کاهش یابد.^۴ با وجود مباحث نوین، تسیگانکف با تمرکز بیش از حد بر نقش عنصر افتخار در شکل گیری هویت ملی، توجه کمتری به مسئله دیگرسازی و نقش انگاره‌های خود و دیگری در رفتار سیاست خارجی روسیه دارد.

در منابع فارسی، احمد رشیدی (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «بازشناسی خود و دیگری در جریان‌های فکری و بنیادهای سیاست خارجی روسیه» به دنبال شناخت جایگاه «دیگری» در اندیشه‌های متفکران روس است. او با تحلیل جریان‌های فکری و هویتی مختلف در فرهنگ

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Ringmar, 2002.

2. Honor

۳. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Tsygankov, 2012.

۴. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Arm and Barzegar, 2019.

روسی به این نتیجه می‌رسد که متفکران روس به تدریج از ذات‌گرایی فاصله گرفته‌اند و در این فرایند با نوسان‌هایی به سمت شناسایی و پذیرش دیگری در مقام یک موجودیت تعامل‌پذیر حرکت کرده‌اند.^۱ او ضمن تمرکز بر جریان‌های داخلی هویت‌ساز در فرهنگ سیاسی و تاریخ روسیه، اختلاف‌های آن‌ها با یکدیگر را به تصویر می‌کشد، اما به اقدام‌های «دیگری» یعنی مجموعه غرب و به‌طور مشخص ایالات متحد در شکل‌گیری رویکرد سیاست خارجی به‌ویژه در زمان حاضر توجه چندانی ندارد. بر اساس این منابع در این حوزه و کاستی‌های موجود در آن‌ها، در این نوشتار می‌کوشیم چشم‌انداز جدیدی در تحلیل سیاست خارجی روسیه با توجه بر نقش «خود» و «دیگری» ارائه کنیم.

چگونگی بازنمایی روسیه از هویت ملی و نقش خود در نظام بین‌الملل

ارزش‌های اصلی فرهنگ و هویت ملی در فرایند شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی کشورها بسیار اهمیت دارند. اعتقادهای فلسفی اساسی در مورد خودانگاره کشور، ادراک در مورد دوستان، دشمنان و مفروض‌ها در مورد جریان تاریخ و ماهیت روابط بین‌الملل، ایده‌ها و مفاهیم سیاست خارجی کشورها را شکل می‌دهد (Dyson, 2001: 338). درک گفتمان سیاست خارجی کنونی روسیه یا پیش‌بینی آینده، بدون درک درستی از گذشته اگر غیرممکن نباشد بسیار دشوار است. با وجود تغییرهای مهمی که در طول تاریخ پر فرازونشیب روسیه در محیط داخلی و خارجی این کشور رخ داده است، سیاست خارجی روسیه در دوران سلطنت تزاری، شوروی و پس از جنگ سرد براساس اصول و الگوی واحدی تداوم داشته است.

از زمان شکل‌گیری امپراتوری روسیه در سال ۱۷۲۱، این کشور همواره به دنبال هویت ملی گمشده خود در کشمکش با محیط پیرامونی قرار داشته است. فروپاشی اتحاد شوروی و تبدیل این کشور از ابرقدرتی بزرگ به کشوری در جایگاه قدرت متوسط با مشکلات فراوان، نقطه عطفی در شکل‌گیری هویت ملی روس‌ها در دوران معاصر بوده است. این هویت که در تأثیر عامل‌های بیرونی و درونی همواره در حال تحول بوده است، نقش مهمی در رفتار روسیه در دوره‌های مختلف تاریخی داشته است. شیوه ادراک سیاست‌گذاران و نخبگان روس از هویتشان با عامل‌هایی چون تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و ارتباط با «دگر» شکل گرفته است که بیشتر این متغیرها با تصویر مورد نظر ایالات متحد مغایرت دارد. از نظر زوالف، «اصلی‌ترین ویژگی تفکر سیاست خارجی نوین روسیه، تضمین هویتش است» (Zevelev, 2016: 2). بحث در مورد هویت روسیه و جایگاهش در نظم جهانی موضوع جدیدی نیست، بلکه ذهن اندیشمندان روس مانند داستایوفسکی را نیز از قرن نوزدهم به خود مشغول کرده است.

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Rashidi, 2018.

اختلاف اساسی بین ادراک ایالات متحد و روسیه از ساختار نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد به سیاست خارجی مسکو در این دوران شکل داده است (Tsygankov, 2013: 15). ایالات متحد پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی را به معنای پیروزی آمریکا و ارزش‌های لیبرال-دموکراتیک آن تفسیر کرده است. از نظر روس‌ها نظم بین‌المللی پس از فروپاشی نظام دوقطبی زیر سلطه و هژمونی ایالات متحد قرار گرفت. روسیه آزرده بود که واشنگتن این کشور را کشوری ضعیف در نظر گرفته است که نقش مهمی در امور بین‌الملل ندارد. از نظر مسکو، آمریکا فروپاشی اتحاد شوروی را به صورت کامل غلط تفسیر کرده است. در حالی که پوتین سقوط اتحاد شوروی را فاجعه ژئوپلیتیکی می‌داند که ضربه‌ای تاریخی به روسیه وارد آورده و جایگاه و نفوذ این کشور در سطح جهان را از میان برده است. او در سال ۲۰۰۵ گفت: «بسیاری فکر می‌کردند که دموکراسی جوان ما ادامه دولت روسیه نبوده است، بلکه فروپاشی نهایی آن بود، اما آن‌ها اشتباه کردند» (Putin, 2005).

از سوی دیگر، روس‌ها بر اساس هویت ملی‌شان^۱ در طول تاریخ، خود را جزئی از مجموعه غرب می‌دانند، اما هم‌زمان باور دارند که از سوی آن‌ها تحقیر شده‌اند. به همین دلیل، آن‌ها غرب و در حال حاضر آمریکا را به‌عنوان دیگری^۲ روسیه تعریف می‌کنند. از دیدگاه سازه‌انگاری، فروپاشی اتحاد شوروی، مشکلات داخلی و اقتصادی پیامد آن و تبدیل روسیه از ابرقدرتی در سطح بین‌المللی به یک قدرت متوسط منطقه‌ای، دلیل اصلی بحران هویت و اعتماد به نفس پایین ملی در میان نخبگان سیاسی این کشور است که سبب شکل‌گیری رویکرد جدیدی در سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در دوران ریاست جمهوری پوتین شده است (Clunan, 2009: 184).

از دیدگاه تاریخی، رویکرد سیاست خارجی روسیه الگوی مداومی از گسترش اقتدار دولت مرکزی در سرزمین‌های مجاور و تلاش برای ارتقای جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل است (LeDonne, 1997: 35-76). در طول تاریخ طولانی روسیه، رهبران این کشور با بهره‌گیری از راهبردهای گوناگون و استفاده از ظرفیت‌های موجود به دنبال تقویت جایگاه و امنیت روسیه بوده‌اند. روسیه با پیوستن به اتحادیه‌های نظامی با کشورهای اروپایی در دوره پس از کنگره وین، تصرف کشورهای ضعیف مانند لهستان یا کشورهای بالتیک و کنترل آن‌ها سعی در تقویت توان خود برای ایفای نقش کشوری قدرتمند در عرصه سیاست بین‌الملل را داشته است. در طول تاریخ، روسیه به‌ندرت توانسته است بر متحدان خود تکیه کند. این گفته تزار الکساندر سوم در قرن نوزدهم که «روسیه فقط دو متحد دارد، ارتش و نیروی دریایی»، به خوبی به این مسئله اشاره می‌کند (Tsygankov, 2013: 56). به‌طور کلی، رهبران روسیه در

-
1. Russian Identity
 2. Other

سیاست خارجی همواره به تصویری از دشمن بیرونی احتیاج داشته‌اند (Tsygankov, 2008: 42). این دشمنان در دوره‌های تاریخی از کومایی‌ها^۱ در تاریخ باستان به لهستان، سوئد و دیگر کشورهای اروپایی در قرن‌های هفدهم و هجدهم و به ایالات متحد در اواخر قرن بیستم تغییر کرده است. بنابراین از نظر تاریخی، عامل تهدید بیرونی تأثیر زیادی در شکل‌گیری دولتی قدرتمند برای مبارزه با دشمنان در فرهنگ سیاسی این کشور داشته است؛ همان‌طور که بر ساخت خودانگاره «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه اثر گذاشته است.

امروز، انگاره روسیه به عنوان قدرتی بزرگ، در ذهن شهروندان و سیاست‌مداران روس با تأکید بر نقش بین‌المللی و منافع کشورشان در سراسر جهان وجود دارد. روسیه که از زمان فروپاشی اتحاد شوروی با دردهای زیادی برای بازتعریف نقش و جایگاه خود در عرصه سیاست بین‌الملل روبه‌رو بوده است، اکنون با تکیه بر هویت ملی، تاریخ باشکوه و فرهنگ راهبردی خود به دنبال بازیابی جایگاه قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل و شناسایی این جایگاه توسط آمریکا است (Arm and Barzegar, 2019: 284). در همین زمینه، پوتین در سخنرانی مجمع فدرال در سال ۲۰۱۲ گفت: «در قرن بیست‌ویکم، با وجود هم‌سویی جدید نیروهای اقتصادی، تمدنی و نظامی، روسیه باید کشوری مستقل و با نفوذ در عرصه بین‌المللی باشد. ما نه تنها باید پیشرفت کنیم، بلکه باید هویت ملی و معنوی خود را حفظ کنیم و انسجام ملی خودمان را به‌عنوان یک ملت از دست ندهیم» (Putin, 2013). براساس دیدگاه پوتین در این سخنرانی، در کنار توانایی‌های نظامی و اقتصادی، ویژگی‌های تمدنی در رقابت‌های بین‌المللی اهمیت یافته است. استدلال مشابهی را در این جمله از سند سیاست خارجی روسیه، منتشرشده در سال ۲۰۱۳ می‌بینیم: «برای اولین بار در تاریخ مدرن، رقابت جهانی در سطح تمدنی صورت می‌گیرد و به موجب آن ارزش‌ها و مدل‌های مختلفی از توسعه شروع به درگیری و رقابت با یکدیگر می‌کنند» (The Foreign Policy Concept of the Russian Federation, 2013).

براساس هویت ملی و جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل، سه سنت تفکر سیاست خارجی با عنوان‌های غرب‌گرایی، دولت‌گرایی و اوراسیاگرایی در این کشور به وجود آمده است که همه بر مبنای مجموعه‌ای از باورهای اصلی مختلف در مورد جهان و موقعیت روسیه در آن شکل گرفته‌اند (Omelicheva and Zubytyska, 2016: 32-33). سیاست خارجی روسیه، در دوران تاریخی و مدرن همواره مبارزه و برخورد میان این سنت‌های سیاست خارجی است که روایت‌های متعارضی در مورد وضعیت روابط بین‌الملل، هویت و جایگاه روسیه در جهان را نشان می‌دهد. این جریان‌های متفاوت، منجر به بازتولید رهیافت‌ها و رویکردهای متفاوت و گاه متعارض در سیاست خارجی روسیه شده است (Tsygankov, 2013: 187). جهت‌گیری‌های

مختلف سیاست خارجی روسیه را نباید فقط نتیجه اختلاف‌های داخلی و کثرت‌گرایی دانست، بلکه تهدیدها و متغیرهای بیرونی در سیاست بین‌الملل در کنار خودانگاره در حال تغییر و هویت، نقش مهمی در شکل‌گیری آن‌ها داشته است. در ادامه به‌طور مختصر هر یک از این مکتب‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱. غرب‌گرایان^۱ (اروآتلانتیک‌گرایان)

غرب‌گرایان که اروآتلانتیک‌گرایان هم نامیده می‌شدند، بر شباهت روسیه با ملت‌ها و تمدن غرب تأکید می‌کنند. آن‌ها با تأکید بر ارزش‌ها و مفاهیم مشترک میان کشورهای غربی و روسیه، غرب را نه نقطه مقابل، بلکه شریک طبیعی روسیه در نظر می‌گیرند و بر همگرایی همه‌جانبه غرب و تصویرسازی هنجارمند از روسیه در نظام بین‌الملل به‌عنوان شریکی قابل اعتماد در جامعه کشورهای تمدن تأکید می‌کنند (Browning, 2008: 8). ایده تعلق روسیه به غرب پیشینه‌ای دیرینه دارد. دست‌کم از زمان پترکبیر، غرب نقش مهمی در ایجاد معانی و ارزش‌ها داشته است که به انتخاب‌های بین‌المللی روسیه منجر شده است. غرب‌گرایان در تأثیر اندیشه‌های انقلاب فرانسه، به سنت استبدادی روسیه انتقاد می‌کردند و طرفدار ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی بودند. آن‌ها برخلاف اسلاوگرایان که صنعتی‌شدن روسیه را به‌عنوان بردگی اروپا می‌دیدند، از توسعه سریع اقتصادی حمایت می‌کردند (Neumann, 2008: 139).

غرب‌گرایان در دوران اتحاد شوروی با وجود اندیشه‌های استالینی و قرارگرفتن در حاشیه تحول‌های سیاسی، همچنان موجودیت خود را حفظ کرده و معتقد بودند که روسیه از ایده‌های سوسیال دموکراتیک اروپا دور نیست. در دوران پس از استالین، رهبران جدید با تأکید بر اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک به تدریج درهای کشور را به سمت غرب باز کردند. برای نمونه، یکی از ایده‌های اصلی میخائیل گورباچف به‌عنوان رهبر پرسترویکا این بود که شوروی باید خود را از تحریف‌های غلط استالینی پاک کند و به نسخه دموکراتیک یا انسانی سوسیالیسم تبدیل شود (Larson and Shevchenko, 2014: 81). فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ به منازعه‌های قدیمی میان مکتب‌های فکری روسیه درباره هویت پایان نداد، بلکه سبب شد بحث‌های جدیدی در مورد هویت ملی در دوران پسا شوروی مطرح شود. در این دوران، رهبران غرب‌گرای روسیه آرزو داشتند که روسیه پیوند طبیعی خود با غرب را بازیابد و خود را با ارزش‌های غربی سازگار کند. آن‌ها کشور خود را بخشی از تمدن غربی می‌دیدند که هویت اصیل آن را بلشویک‌ها و نظام اتحاد شوروی ربوده است.

1. Westernizers

پس از فروپاشی اتحاد شوروی بوریس یلتسین و آندری کوزیرف^۱ وزیر امور خارجه‌اش، معتقد بودند روسیه فقط با ایجاد نهادهای لیبرال دموکراتیک غربی، بازار آزاد و یکپارچه‌شدن در ائتلاف جامعه‌متمدن غربی، می‌تواند به تهدیدها و غلبه بر عقب‌ماندگی اقتصادی و سیاسی پاسخ دهد. کوزیرف در دفاع از این اندیشه گفته است: «کشور ما، تبدیل به گروگان باورهای مسیحایی (نجات‌بخشی) شد و این مسئله زمینه نابودی منافع ملی را فراهم کرد» (Kozyrev, 1994: 63). سرانجام، روسیه به‌طور تاریخی تلاش کرده است به شیوه‌ای مشابه تمدن غربی، مدرن شود و توسط غرب مورد شناسایی قرار گیرد، اما با وجود تلاش‌های مسکو، خودانگاره مورد نظر رهبران غرب‌گرای روسیه از سوی ایالات متحد به‌عنوان «دگر» مشخص این کشور مورد شناسایی کامل قرار نگرفت (Tsygankov, 2012: 48). به این معنا که ایالات متحد همواره به جایگاه قدرت بزرگ روسیه و هویت ملی این کشور با دیده تردید و تحقیر نگریسته است. بنابراین با توجه به آنچه گفتیم و ناکامی دولت غرب‌گرای یلتسین در حوزه‌های داخلی و خارجی، اندیشه‌های غرب‌گرایان به حاشیه رانده شد.

۲. دولت‌گرایان

این سنت فکری با تأکید بر ارزش‌هایی مانند قدرت، ثبات و حاکمیت به‌جای آزادی و دموکراسی بانفوذترین مکتب سیاست خارجی در روسیه است (Tsygankov, 2013: 6). در فرهنگ روسی دولت‌گرایی، احترام به دولت و مفهوم تقدس دولت همواره جایگاه ویژه‌ای نزد روشنفکران و نخبگان جامعه روسیه داشته است. این فرهنگ در تاریخ در ادبیات روسی نیز نمایان شده است؛ به‌شکلی که در آثار تولستوی و داستایوفسکی مفهوم دولت با تقدس ویژه‌ای همراه بوده است (Barzegar, 2012: 37). دولت‌گرایان با تأکید بر توانایی دولت در حفظ نظم اجتماعی و سیاسی، روسیه را با یک کشور مستقل قدرتمند برابر و با ابراز نگرانی از مسئله «دیگری»، تهدید خارجی را اصلی‌ترین نگرانی در مورد امنیت روسیه می‌دانند. «دیگران» در تفکر آن‌ها هر کشوری است که با روسیه مستقل و قدرتمند و هدف اصلی آن‌ها که ایجاد یک «قدرت بزرگ» است، مخالفت کند.

دولت‌گرایان پس از شوروی، با هم‌تایان خود در دوران کمونیستی تفاوت داشتند و بر ضرورت انجام اصلاحات با هدف تقویت دولت تأکید می‌کردند. به باور آن‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی منافع ملی تغییر چشمگیری نداشته است و همچنان اولویت اصلی، پشتیبانی از جایگاه قدرت بزرگ روسیه است. جهت‌گیری ضدغربی به نام آیین پریماکف، کوشش جدی برای بازگرداندن هویت و اعتبار از دست‌رفته روسیه به‌عنوان یک امپراتوری بود

1. Andrei Kozyrev

(Primakov, 2002: 69). دولت‌گرایان به رهبری پریماکف باور داشتند در دنیای چندقطبی، روسیه باید با استفاده از تاکتیک‌های موازنه‌ساز در رابطه با شریک‌های خارجی، مانع تشکیل ائتلاف علیه خود شود (Tsygankov, 2014: 351).

در این دوره، گفتمان‌های دولت‌گرایی و غرب‌گرایی برای غلبه بر یکدیگر با هدف حفاظت از امنیت روسیه رقابت می‌کردند. بی‌ثباتی و درگیری در جمهوری‌های پیشین و در داخل کشور (چچن)، در نیمه دهه ۱۹۹۰ سبب شد غرب‌گرایان نتوانند سیاست‌های خود مبنی بر رهاسازی مناطق حاشیه‌ای را دنبال کنند. از سوی دیگر، اقدام‌های ایالات متحد و هم‌پیمانان غربی‌اش (دگر برجسته روسیه) مانند گسترش ناتو به شرق و به حاشیه‌راندن روسیه از روند تحول‌ها در تقویت گفتمان دولت‌گرایی در داخل نقش مهمی داشت. دولت‌گرایان در مورد سیاست خارجی معتقدند که تلاش‌های روسیه در جهت یکپارچه‌شدن در مجموعه هویتی غرب همیشه تأمین‌کننده منافع ملی نیست (Hopf, 2004). البته این مکتب فکری به‌ضرورت خواستار رویارویی مستقیم با ایالات متحد نیست، اما همان‌طور که تسیگانف می‌گوید: ارزش‌هایی مانند قدرت، ثبات و حاکمیت آشکارا بر ارزش‌هایی چون آزادی و دموکراسی غربی برتری دارد (Tsygankov, 2014: 351).

۳. اوراسیاگرایان (تمدن‌گرایان)

اوراسیاگرایان همواره بر منحصربه‌فرد بودن فرهنگ و ویژگی‌های روسیه نسبت به دیگر کشورها تأکید می‌کنند. به باور آن‌ها هویت روسی به دلیل ارتباطات محکم با دیگر مناطق مانند آسیا، خاورمیانه و اتحاد شوروی در اصل ماهیتی غیرغربی و منحصربه‌فرد دارد. علاوه بر این، ارزش‌های بنیادی روسیه برتر از ارزش‌های غربی است. سرانجام، سرنوشت حتمی روسیه، تبدیل‌شدن به قدرتی بزرگ است (Tsygankov, 2006: 381). آن‌ها رابطه خود با «دیگران» را از نظر تفاوت‌های فرهنگی مفهوم‌سازی می‌کنند و با نگاه به روسیه به‌عنوان تمدنی منحصربه‌فرد معتقدند که رسالت این کشور گسترش ارزش‌های روسی در خارج از کشور است (Duncan, 2005: 283). «دیگران» در نظر آن‌ها تمدن‌های غربی و غیرغربی را شامل می‌شود (Tsygankov, 2008: 40).

ایده منحصربه‌فرد بودن روسیه از قرن یازدهم به تدریج به بخشی از هویت ملی این کشور تبدیل شد. به‌طوری که نویسندگان برجسته روسیه مانند داستایوفسکی نیز باورهای خود در مورد سرنوشت اروپایی روسیه را دوباره ارزیابی کرده و استدلال می‌کردند که آینده ما در شرق و آسیا نهفته است. داستایوفسکی در سال ۱۸۸۱ این‌گونه به این موضوع اشاره کرده است: «ما را در اروپا تاتار و در آسیا اروپایی می‌خوانند» (Rashidi, 2018: 317). به باور داستایوفسکی، اگر کشوری در دنیا باشد که برای دیگر کشورها بیش از همه ناشناخته، معماگونه و اسرارآمیز

باشد، آن کشور بدون شک روسیه است (Dostoevsky, 1861). به باور آن‌ها، روس‌ها به همان اندازه که اروپایی هستند، آسیایی نیز هستند و زمان آن فرا رسیده است تا با اروپای ناسپاس وداع کنند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دغدغه اصلی اوراسیاگرایان، لزوم تنظیم تعادل میان جهت‌های غربی و شرقی راهبرد بین‌المللی مسکو بود (Tsygankov, 2012: 163). به باور آن‌ها تهدید اصلی برای هویت و جایگاه روسیه از سوی آتلانتیک‌گرایی به‌ویژه شیوه ارتباط با ایالات متحد است. برخی معتقدند که راهبرد پوتین در سال‌های اخیر در چارچوب باورهای نو اوراسیاگرایان قرار می‌گیرد (Trenin, 2011: 87-124).

نقش خودانگاره «قدرت بزرگ» در گفتمان سیاست خارجی روسیه

از زمان تشکیل کنگره وین در سال ۱۸۱۵، قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل جایگاهی برتر داشته‌اند و هنجارهای قانونی و اخلاقی نظام وستفالی از آن‌ها حمایت می‌کند (Lindemann, 2011: 72). این کشورها اشتراک‌هایی دارند، یعنی از حقوق و وظایف خاصی برخوردارند تا بتوانند در حل و فصل موضوع‌هایی که بر صلح و امنیت بین‌المللی تأثیر می‌گذارد نقش داشته باشند. با بررسی اقدام‌های روسیه در فضای پساشوروی و تقاضای مسکو از ایالات متحد برای احترام به منافعش، روسیه قدرتی است که ادراکش از «خود» مغایر با تصویری است که دیگر قدرت‌های بزرگ از این کشور دارند. همان‌طور که هانا اسمیت می‌نویسد: «وقتی خودانگاره کشورها با شیوه ادراک آن‌ها توسط دیگران مغایرت داشته باشد، ظرفیت درگیری افزایش می‌یابد» (Smith, 2014: 357).

از اواخر دهه ۱۹۹۰، مفهوم چندجانبه‌گرایی یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی روسیه بوده است. رهبران روسیه همواره از آمریکا برای ریشه‌کن کردن اصول اساسی سیستم وستفالی یعنی حاکمیت، یکپارچگی سرزمینی و مداخله‌نکردن در مسائل داخلی کشورها که سبب بحران‌های نظام‌مند و درگیری‌های نظامی شده است، انتقاد کرده است و نارضایتی خود را از یک‌جانبه‌گرایی غرب ابراز کرده‌اند (Batalov, 2005: 124). از نظر پوتین، نظم کنونی نظامی تک‌قطبی است که توازن واقعی قدرت در سطح جهانی را منعکس نمی‌کند؛ از این رو سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحد خطرهای قابل توجهی را به همراه دارد. بنابراین روسیه جایگاه خود را به‌عنوان زبردست ایالات متحد و شریکی نابرابر در نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد نپذیرفت و به‌دنبال روش‌های عملی برای مقابله با آمریکا، به‌دست آوردن نفوذ در فضای پساشوروی و بهبود وضعیت روسیه به‌عنوان قدرت بزرگ بود (Tsygankov, 2014: 349).

سند سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۰ ضمن محکوم‌کردن یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحد، به مشکلاتی مانند تشدید تنش، مسابقه تسلیحاتی، کشمکش و بی‌ثباتی نظام بین‌الملل

اشاره کرده است که ناشی از پیگیری این رویکرد اشتباه است. در سند سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۱۶ نیز تأکید شده است که یکی از اصلی‌ترین هدف‌های سیاست خارجی تثبیت موقعیت روسیه به‌عنوان یکی از مراکز نفوذ در دنیای امروز است. بنابراین برای سیاست‌گذاران روس نظام تک‌قطبی موضوعی مربوط به گذشته است. از نظر آن‌ها ایالات متحد باید نظام چندقطبی را بپذیرد و یک‌جانبه‌گرایی را رها کند، زیرا این امر تنها سبب بی‌ثباتی بیشتر و آشفتگی فزاینده در سطح جهانی و منطقه‌ای می‌شود. پوتین در سخنرانی مشهور مونیخ در سال ۲۰۰۷ ضمن تقویت چنین دیدگاهی ادعا کرد نظم جهانی تک‌قطبی «نه تنها برای همه کسانی که در این نظام هستند، بلکه برای قدرت هژمون نیز خطرناک است، زیرا خود را از درون نابود می‌کند» (Speech and the Following Discussion at the Munich Conference on Security Policy, 2007).

براساس این دیدگاه، روسیه به‌عنوان قطبی مستقل در جهانی چندقطبی از جایگاه خاصی برخوردار است که نیاز به شناسایی از سوی دیگر بازیگران و به‌ویژه ایالات متحد به‌عنوان کشوری پیشرو در گروه اجتماعی غرب دارد. به گفته فریدمن «نمی‌توانیم جایگاه یک بازیگر را از مسئله شناسایی جدا کنیم، همچنین نمی‌توانیم شناسایی جایگاه بازیگران را از ادراک ذهنی آن‌ها مبنی بر اینکه چنین شناسایی چگونه باید صورت پذیرد، جدا کنیم» (Freedman, 2016: 816). قدرت‌های بزرگ ناامید، به دنبال متقاعد کردن قدرت‌های بزرگ مشروع هستند، آن‌ها نیز شایسته به رسمیت شناخته شدن هستند و در تلاش برای انجام این کار درگیر بازی‌های شناسایی می‌شوند (Ringmar, 2012: 92).

روسیه همواره جایگاه خود در نظام بین‌الملل را به‌عنوان «قدرت بزرگ» توصیف کرده است که شامل تمایل این کشور به مشارکت در مورد مسائل جهانی و داشتن حوزه نفوذ منطقه‌ای است. هیل و گدی با استناد به سخنرانی پوتین در پیام هزاره در سال ۱۹۹۹، به مفهوم «قدرت بزرگ حتمی»^۱ اشاره می‌کنند. این باور به این معناست که تقدیر روسیه قدرت بزرگ بودن است تا بتواند تجلی ارزش‌های روسی باشد (Hill, 2013: 38-39). این تفکرها نشان می‌دهد که با روسیه نباید مانند دیگر اعضای عادی نظام بین‌الملل بلکه به‌عنوان عضوی با مقام بالاتر و حقوق برابر با دیگر قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحد رفتار شود. خودانگاره «قدرت بزرگ» در رویکرد سیاست خارجی روسیه با به قدرت رسیدن پوتین در سال ۲۰۰۰ که سیاست‌های متفاوتی از آنچه پیش از این دولت یلتسین و دیگر طرفداران غرب‌گرایی دنبال می‌کردند، تقویت شد (Tsygankov, 2006: 20). حمله‌های یازده سپتامبر سبب تقویت این ایده شد که تروریسم، تهدید وجودی مشترک برای ایالات متحد و روسیه است. بنابراین آن‌ها

می‌توانند از مشارکت با ایالات متحد در مبارزه علیه تروریسم به‌منظور دستیابی به آرزوهای خود برای بازیابی جایگاه قدرت بزرگ استفاده کنند.

با این‌حال، کرملین به‌زودی فهمید که ایالات متحد تنها خواستار بهره‌مندی از مزایای مشارکت روسیه و همچنان به‌دنبال در حاشیه نگه‌داشتن این کشور است (Donaldson, 2014: 370). آغاز جنگ عراق و طرح گسترش ناتو به شرق نمونه‌ای از اقدام‌های ایالات متحد در ادامه رویکرد یک‌جانبه‌گرایی این کشور است. در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۶ مسکو به تدریج شروع به دورشدن از اردوگاه غرب کرد. سیاست خارجی پوتین به‌طور فزاینده‌ای تهاجمی شد، زیرا او می‌خواست روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ مورد شناسایی قرار گیرد و در حل مسائل جهانی از وزن متناسب برخوردار شود (Donaldson, 2014: 370). رخدادهایی مانند طرح ناتو برای راه‌اندازی سامانه دفاع موشکی، برکناری قذافی، بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ که با پیوسته‌ساختن کریمه به اوج خود رسید و جنگ سوریه به‌خوبی نشان‌دهنده رویکرد متفاوت روسیه در رویارویی با بحران‌های جهانی است. هم‌زمان توجه به این نکته ضروری است که سیاست خارجی برتری جویانه و تهاجمی روسیه در طول سال‌های حکومت پوتین فقط اوج فرایندی است که از یک دهه پیش در دوره یلتسین آغاز شد.

آیین سیاست خارجی پوتین با تأکید بر جایگاه قدرت بزرگ، گفتمان ژئوپلیتیکی ایجاد کرد که روسیه را در مقابل ایالات متحد آمریکا قرار داده است. پوتین تجلی ظهور هویت جدیدی در روسیه است، هویتی که نه غربی و نه اوراسیایی است، بلکه هویتی اصیل مبتنی بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد روسیه است (Bahrami Moghadam and Sotoodeh, 2014: 32). در این دوران، روسیه پایین‌ترین درجه عزت نفس در طول تاریخ خود را تجربه می‌کرد و پوتین در پی بازسازی آن بود. در دوران پوتین، رویکرد مسکو برای مقابله با چالش‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی مانند بی‌ثباتی در مرزها، ظهور چین به‌عنوان قدرتی بزرگ و گسترش ناتو در شرق اروپا تهاجمی‌تر از گذشته شد؛ زیرا تحول‌های بین‌المللی، حس ضعف روسیه را تقویت می‌کرد (Hopf, 2004).

در این دوران، راهبرد کلان روسیه در قالب نظریه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»^۱ شکل گرفت. مؤلفه‌های اصلی این گفتمان هویتی شامل نوسازی اقتصادی همراه با تثبیت دولتی قوی در مسکو، تعامل مناسب با غرب، تقویت نفوذ روسیه در کشورهای عضو اتحاد شوروی و دستیابی روسیه به جایگاه قدرت بزرگ است. پوتین با پیگیری این اصول و با توجه به ضرورت‌ها و قابلیت‌های روسیه رویکردی عمل‌گرایانه در سیاست خارجی را دنبال کرد (Trenin, 2009: 17). این هویت جدید ضمن رد مؤلفه‌های غربی در تعریف و توصیف قدرت

بزرگ به ایجاد روسیه‌ای نیرومند متعهد است. براساس این گفتمان، روسیه تلاش می‌کند جایگاه خود را در ساختار نظام بین‌الملل خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف کند (Bahrami Moghadam and Sotoodeh, 2014: 32).

شایان توجه اینکه در راستای پیگیری سیاست‌های عمل‌گرایانه، پوتین به دنبال مقابله‌جویی بی‌نتیجه با غرب و آمریکا نیست، بلکه با توجه به فرایند جهانی‌شدن و وابستگی متقابل واحدهای نظام بین‌الملل راهبرد روسیه همکاری بر پایه احترام و منافع متقابل میان دوطرف است. از نظر روسیه، نظام چندقطبی مبتنی بر الیگارش‌ی جهانی است که براساس آن چند قدرت بزرگ به‌طور جمعی امور جهانی را اداره می‌کنند؛ در حالی که کشورهای کوچک‌تر نقش کمتری در اداره امور جهانی دارند (Trenin, 2009). هدف مسکو برقراری نظامی جدید نیست، بلکه ترجیح می‌دهد نظم قدیمی را مانند مدل کنسرت اروپا در قرن نوزدهم بازگرداند. از نظر کرملین این نظام برتری‌های خاص خود را دارد. برای نمونه، در نظام کنسرت اروپایی، قدرت‌های بزرگ مایل به تسلط بر یکدیگر برای تغییر وضع موجود نبودند و هیچ‌یک از قدرت‌ها تمایلی به دخالت در امور داخلی یا منطقه‌ای یکدیگر نداشتند. در حالی که یک‌جانبه‌گرایی کنونی ایالات متحد نگرانی‌های مسکو را در رابطه با دخالت در امور داخلی روسیه افزایش داده است.

به باور پوتین جایگاه قدرت بزرگ، ریشه در هویت تاریخی و ملی روسیه دارد. او بارها در سخنرانی‌های مختلف مانند کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ به گرایش‌های نوستالژیک خود برای احیای موقعیت قدرت بزرگ روسیه اشاره کرده است. در این سخنرانی او گفت: «ایالات متحد از مرزهای ملی خود از هر نظر پیشی گرفته است. این مسئله در سیاست‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی که به ملت‌های دیگر تحمیل می‌کند، به شکل کامل دیده می‌شود. چه کسی این موضوع را دوست دارد یا خوشحال است؟ روسیه کشوری با تاریخ و تمدنی بیش از هزار سال است و همواره از این امتیاز برای پیگیری سیاست خارجی مستقل استفاده کرده است. امروز هم ما نمی‌خواهیم این سنت را تغییر دهیم» (Putin, 2007). ایجاد روایت رسمی از هویت تاریخی روسیه یکی از جنبه‌های مهم این گفتمان است. بنابراین در راستای تبدیل شدن به قدرت بزرگ و نمایش این وضعیت به دیگران، روسیه هم‌زمان تلاش می‌کند با ورود به بحران‌های منطقه‌ای مانند سوریه و پرکردن خلأهای ایجادشده در مناطق پیرامونی، تعادل قدرت را به سود خود در صحنه جهانی حفظ کند (Zevelev, 2016).

جایگاه ایالات متحد به عنوان «دگر» در سیاست خارجی روسیه

براساس نظریه سازه‌نگاری اجتماعی، معانی در دنیای واقعی وجود ندارند، بلکه بازیگران آنها را براساس تعامل اجتماعی خود با دنیای بیرونی ایجاد می‌کنند. به بیانی، حقیقت و معانی

به‌وسیله بازیگران مختلف بر ساخته می‌شوند. براساس این نظریه واقعیت متشکل از تجربه‌های ذهنی مردم از دنیای خارجی است و از راه ساخت‌های اجتماعی مانند زبان، آگاهی و معانی مشترک ساخته می‌شود (Wendt, 1999: 126). سازه‌نگاران، جهان را با بررسی تجربه‌ها و احساسات ذهنی بازیگران مختلف درک می‌کنند، زیرا واقعیت براساس این دو بر ساخته شده است. در ادامه، بازیگران سیاسی معانی را توسعه می‌دهند و آن‌ها را در گفتمان عمومی ترویج می‌کنند تا این برساخته‌های اجتماعی در ذهن افراد به واقعیت تبدیل شوند. سپس این برساخته‌ها نتایج خاصی در سیاست به دنبال دارند.

روایت تحقیر روسیه که ناشی از بی‌احترامی ایالات متحد به منافع و جایگاهش است، نمایانگر الگوی سازه‌های اجتماعی است. نخبگان حاکم روسیه معتقدند که قدرت‌های بزرگ غربی و در رأس آن‌ها ایالات متحد تمایلی به قبول منافع روسیه در جایگاه قدرتی بزرگ ندارند و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جایگاه این کشور را نادیده گرفته‌اند (Hopf, 2004). روسیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ به دنبال یکپارچه‌شدن در نظام غربی بود، اما رهبران این کشور به تدریج به این باور رسیدند که رهبری و هژمونی ایالات متحد تهدیدی جدی برای منافع روسیه است. چنین برخوردی تجربه‌ای تحقیرآمیز تلقی می‌شود و مقابله با آن تبدیل به روایت اصلی در سیاست خارجی این کشور شده است. رابطه روسیه به‌عنوان کشوری در حاشیه اروپا با کشورهای غربی همواره رابطه آشفته‌ای بوده است. در مقایسه با کشورهای مهم اروپایی، روسیه همواره در جایگاه حاشیه‌ای قرار داشته است.

به‌طور کلی روس‌ها نظام ارزش‌های خود را سیستمی ضدغربی تعریف نمی‌کنند و شناسایی غرب را مؤلفه‌ای حیاتی از چنین نظام ارزشی می‌دانند. این مسئله در موارد متعدد همکاری روسیه با کشورهای غربی، از جمله امنیت جمعی و جنگ علیه تروریسم آشکار است. در همه موارد، روسیه با حمایت از باورهای فرهنگی، ثبات بین‌المللی و صلح با کشورهای غربی همکاری می‌کرد. هنگامی که ایالات متحد اعتبار و ارزش‌های سیاست خارجی روسیه را به رسمیت می‌شناسد، همکاری بین‌المللی مثبتی ظهور می‌کند، اما زمانی که «دگر» مشخص روسیه اقدام‌ها و ارزش‌های این کشور را به چالش می‌کشد، روسیه از متحدان غربی خود دور و به ائتلاف‌های غیرغربی روی می‌آورد.

در سال ۲۰۰۶ ترین در رابطه با روابط متغیر روسیه و غرب گفت: «تا همین اواخر، روسیه خود را به‌عنوان پلوتون در منظومه شمسی غرب و در جایگاهی بسیار دور از مرکز می‌دید، در حالی که هنوز هم بخشی از آن بود. اکنون روسیه مدار را کامل ترک کرده است؛ به‌طوری که رهبران روسیه از تلاش برای یکپارچه‌شدن در غرب دست کشیدند و شروع به ایجاد نظام مستقر در مسکو کردند» (Trenin, 2009: 17). نخبگان روس باور داشتند که دنیای چندقطبی که به‌وسیله قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه اداره شود، پایدارتر است. در این زمینه گسترش

ناتو به شرق با استفاده از لفظ تجاوز در حوزه‌های سنتی نفوذ روسیه توصیف شد. در سیاست داخلی هم طرح‌های غربی که از کثرت‌گرایی سیاسی و دموکراتیک‌سازی در دولت‌های پسا شوروی پشتیبانی می‌کرد، به‌عنوان تلاش‌های مخفی برای محاصره و سرکوب دولت روسیه به تصویر کشیده شد (Browning, 2008: 5). در اولین سند سیاست خارجی روسیه که در سال ۱۹۹۳ تصویب شد،^۱ غرب به‌عنوان تجسم ایده‌های دموکراتیک، لیبرال و به‌عنوان نهادی سیاسی پذیرفته شد. رسیدن به ویژگی‌های اصلی غرب، یعنی دموکراتیک‌سازی و توسعه صنعتی از اولویت‌های روسیه بود. هرچند در اسناد سیاست خارجی بعدی، همه اشاره‌ها به غرب با منابع کلی‌تر یعنی «جامعه جهانی» و «اقتصاد جهانی» جایگزین شد. در اولین سند سیاست خارجی دولت پوتین در سال ۲۰۰۰^۲ از ساختار تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، به‌عنوان چالشی برای منافع ملی روسیه نام برده شد. در این اسناد روسیه غرب را به‌عنوان مهم‌ترین مرجع کنار گذاشته است، اما تأثیر ارزش‌های غربی بر هویت روسیه به‌صورت کامل از میان نرفته است. در واقع غرب به‌عنوان تجسم هنجارها، ارزش‌ها و نهادها مورد توجه قرار گرفته است و از اجزای تشکیل‌دهنده آن، مانند ناتو و ایالات متحد جدا شده است. غرب به‌عنوان مفهوم پیشرفت، رهبری و نوشدگی هنوز در «خود» روسیه نقش مهمی دارد.

آندره تسیگانکف از مفهوم افتخار^۳ به‌عنوان مقوله‌ای حیاتی در رابطه با جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل استفاده می‌کند (Tsygankov, 2014: 348). براساس این مفهوم، او وفاداری، کرامت و شکوه را با عنوان افتخار طبقه‌بندی می‌کند. حس افتخار روسیه ایده‌ای متمایز از خود ملی است و محدود به پاسداری از جایگاه بین‌المللی کشور نیست. تغییرهای عاطفی کرملین از امید (هنگامی که شأن روسیه مورد احترام است) به ناامیدی، ترس و خشم (زمانی که هویت یا افتخار روسیه مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد) نباید فقط به مسئله پویایی قدرت کاهش یابد (Tsygankov, 2014: 351). درحالی که بحران اوکراین نشان‌دهنده فاصله‌گرفتن از همکاری نزدیک با آمریکا و هم‌پیمانانش است، رهبران روسیه همچنان تأکید دارند بر تمایل خود برای همکاری بر سر آنچه آن‌ها به‌عنوان شرایط مساوی توصیف می‌کنند. لاوروف در مقاله‌ای در مارس ۲۰۱۶ نوشت: «ما به‌دنبال رویارویی با ایالات متحد، اتحادیه اروپا یا ناتو نیستیم. در عوض به‌دنبال همکاری‌های گسترده با شریک‌های غربی خود هستیم» (Lavrov, 2016). بنابراین مسئله جایگاه روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ در نظام بین‌الملل با دو عامل مهم در ارتباط است: نخست، «قدرت‌های بزرگ مشروع» جایگاه روسیه را مورد شناسایی قرار نمی‌دهند. دوم،

1. Foreign Policy Concept of the Russian Federation, Issued by the Ministry of Foreign Affairs, 1993.
2. Foreign Policy Concept of the Russian Federation, Issued by the Ministry of Foreign Affairs, 2000.
3. Honor

ایالات متحد با دنبال کردن رویکرد یک‌جانبه‌گرایی به روسیه اجازه دخالت در امور بین‌المللی در جایگاهی برابر با غرب را نمی‌دهد. چنین رفتار ناعادلانه و عدم شناسایی خودانگاره قدرت بزرگ روسیه، سندرم تحقیر این کشور را تحریک می‌کند و موجب به‌کارگرفتن رویکردی تهاجمی در سیاست خارجی می‌شود.

با وجود مواضع رسمی مبنی بر نبود دشمنی میان دو طرف، مسکو و واشنگتن نمی‌توانند محیط سیاسی و عاطفی پایداری برای روابط دوجانبه ایجاد کنند. آنچه مسئله را پیچیده‌تر می‌کند، این است که هر دو طرف اختلاف‌های مفهومی با یکدیگر دارند و نه تنها به درک مشترکی از نظم جهانی در حال پدیدار شدن نرسیده‌اند، بلکه در مورد سرشت مسائل جهانی و منطقه‌ای اختلاف نظر دارند (Tsygankov, 2013: 17). کرملین در انتقاد از سیاست خارجی ایالات متحد آن را تهدیدی برای منافع ملی روسیه و تلاش برای کنارگذاشتن یا تضعیف جایگاه این کشور می‌داند. در سه دهه گذشته، مشکلات مربوط به جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل حل نشده باقی مانده است و تمایل نداشتن دو طرف به اعطای قدرت یا افتخار به یکدیگر، منجر به رقابت در حال افزایش میان مسکو و واشنگتن شده است. این مسئله می‌تواند به افزایش تنش‌ها و حتی درگیری نظامی میان این دو کشور منجر شود.

نتیجه

براساس مباحث مطرح شده، دیدگاه روسیه در رابطه با نظم بین‌المللی کنونی به رهبری ایالات متحد با توجه به ادراک این کشور از نظام بین‌المللی در دوره پس از جنگ سرد شکل گرفته است. در دوره کوتاهی پس از پایان جنگ سرد، مقام‌های غرب‌گرای روسیه به رهبری یلتسین نه تنها خواستار یکپارچه‌شدن این کشور در غرب بلکه الگوسازی روسیه از نهادهای غربی بودند. تحلیلگران روس به این مسئله اشاره می‌کنند که روسیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ به دنبال همکاری‌های نزدیک همه‌جانبه با غرب بود، اما این روند با بی‌اعتنایی از سوی ایالات متحد روبه‌رو شد. این سابقه تاریخی و احساس بی‌اعتمادی سبب شد رهبران روسیه به این باور برسند که تلاش این کشور برای پیوستن و یکپارچه‌شدن در نهادهای غربی امکان‌پذیر نخواهد بود و باید به دنبال توسعه نهادهای جایگزین باشد.

سیاست خارجی قاطع روسیه در دوره سوم ریاست جمهوری پوتین بحث‌های شدیدی را درباره منابع اقدام‌های جنگ‌طلبانه این کشور برانگیخت. در کنار رقابت آشکار با ایالات متحد در رخدادهایی مانند پیوسته‌سازی کریمه و حمایت نظامی از حکومت اسد در سوریه، مسکو با یک چرخش تمدنی، گفتمان هویت و تمدن منحصربه‌فرد روسیه را دوباره در جریان اصلی بحث‌های سیاسی ظاهر کرد. این تحول‌ها منجر به تضاد میان ارزش‌های سنتی روسیه و ارزش‌های لیبرال غربی شد. بر این اساس، روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ، محکوم به ایفای نقش

اساسی در نظم بین‌المللی است. شیوه درک سیاست‌گذاران روسی از هویت خود به‌وسیله رابطه با «دیگر» مشخص این کشور شکل گرفته است. ایالات متحد به‌عنوان «دیگری» تاریخی، با سوءبرداشت از فروپاشی اتحاد شوروی، منافع و نقش تاریخی روسیه را به‌عنوان یک بازیگر اصلی در سیستم بین‌المللی شناسایی نکرد.

همچنین به‌دنبال مداخله‌های نظامی یک‌جانبه آمریکا در کشورهای مختلف بدون تأیید سازمان ملل و گسترش تدریجی حضور اتحادیه اروپا و ناتو در حوزه نفوذ و منطقه خارج نزدیک روسیه، مقام‌ها و تحلیلگران روس نظم جهانی به رهبری آمریکا را نه تنها گمراه‌کننده بلکه تهدیدآمیز برآورد کردند. مجموعه این عامل‌ها در کنار ریشه‌های تاریخی و هویت ملی روس‌ها، سبب شکل‌گیری هدف‌ها و منافع مورد نظر روسیه در حال حاضر شده است. بنابراین سیاست‌های تهاجمی روسیه مانند مداخله نظامی در سوریه و پیوسته‌سازی شبه‌جزیره کریمه به خاک این کشور نشان‌دهنده چرخش تمدنی روسیه و تجدید ارزش‌های سنتی به‌عنوان عناصر اساسی راهبردی سیاست خارجی این کشور در جست‌وجوی جایگاه خود به‌عنوان «قدرت بزرگ» بوده است. روسیه، به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن پوتین با بازتعریف جایگاه خود به‌عنوان قدرت بزرگ به‌دنبال مقابله با اقدام‌های «دیگر» مشخص یعنی ایالات متحد بوده است. این فرضیه ادراک بهتری از دلیل‌های رفتار تهاجمی روسیه در نظام بین‌الملل مانند رویارویی این کشور با بحران‌های گرجستان، اوکراین و سوریه ارائه می‌دهد.

References

- Arm, Armina and Kayhan Barzegar (2019), "The Impact of Recognition Policy on Russia's Foreign Policy Discourse (Case Study: Middle East)", **Central Eurasia Studies**, Vol. 12, No. 2, pp. 273-289 [in Persian].
- Bahrami Moghadam, Sajad and Aliasghar Sotoodeh (2014), "Identity Debates and Russia's Foreign Policy Transformation", **Iranian Journal of International Policy Research**, Vol. 2, No. 2, pp. 23-43 [in Persian].
- Barzegar, Kayhan (2012), "New Putin, Combining Traditional Central Government and Global Requirements", **Aseman**, No. 30, pp. 36-50 [in Persian].
- Batalov, Eduard (2005), **World Development and World Order: an Analysis of Contemporary American Theories**, Moscow: POSSPEN.
- Browning, Christopher (2008), "Reassessing Putin's Project: Reflections on IR Theory and the West", **Problems of Post-Communism**, No. 55, pp. 3-13.
- Clunan, Anne L. (2009), **The Social Construction of Russia's Resurgence**, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

- Donaldson, R. H. (2014), **The Foreign Policy of Russia: Changing Systems, Enduring Interests**, London: M.E. Sharpe.
- Dostoevsky, Fyodor (1861), "The Possessed or, The Devils", Translated by Constance Garnett, **Project Gutenberg**, Posted Online 2010, Available at: <http://www.gutenberg.org/files/8117/8117-h/8117-h.htm>, (Accessed on: 30/2/2019).
- Duncan, Peter J. S. (2005), "Contemporary Russian Identity between East and West", **The Historical Journal**, Vol. 48, Issue 1, pp. 277-294.
- Dyson, Stephen B. (2001), "Drawing Policy Implications from the Operational Code of a New Political Actor: Russian President Vladimir Putin", **Policy Sciences**, Vol. 34, No. 3, pp. 329-346.
- Freedman, J. (2016), "Status Insecurity and Temporality in World Politics", **European Journal of International Relations**, Vol. 22, No. 4, pp. 797-822.
- Hill, F. (2013), "The Real Reason Putin Supports Assad", **Foreign Affairs**, Available at: <http://www.foreignaffairs.com>, (Accessed on: 28/3/2013).
- Hopf, T. (2004), "Russia's Place in the World an Exit Option?", **Russiavotes**, Available at: <http://www.russiavotes.org>, (Accessed on: 28/1/2013).
- Kozyrev, Andrei (1994), "The Lagging Partnership", **Foreign Affairs**, Vol. 73, No. 3, pp. 59-71.
- Larson, D. W. and A. Shevchenko (2014), "Russia Says No: Power, Status and Emotions in Foreign Policy", **Communist and Post-Communist Studies**, No. 47, pp. 269-279.
- Lavrov, Sergey (2016), "Russia's Foreign Policy in a Historical Perspective", **Russia in Global Affairs**, Mar. 30, Available at: <http://www.eng.globalaffairs.ru/number/Russias-Foreign-Policy-in-a-Historical-Perspective-18067>, (Accessed on: 17/8/2018).
- LeDonne, John (1997), **The Russian Empire and the World, 1700–1917: the Geopolitics of Expansion and Containment**, Oxford University Press.
- Lindemann, Thomas (2011), "Peace through Recognition: an Interactionist Interpretation of International Crises", **International Political Sociology**, Vol. 5, No. 1, pp. 68-86.
- Mankoff, J. (2011), **Russian Foreign Policy: the Return of Great Power Politics**, Maryland: Rowman and Littlefield Publishers.
- Neumann, Iver B. (2008), "Russia as a Great Power, 1815–2007", **Journal of International Relations and Development**, No. 11, pp. 128-151.
- Omelicheva, Mariya Y. and Lidiya Zubyska (2016), "An Unending Quest for Russia's Place in the World: the Discursive Co-evolution of the Study

- and Practice of International Relations in Russia”, **New Perspectives**, Vol. 24, No. 1, pp. 19-51.
- Primakov, Yevgeny (2002), “Turning Back Over the Atlantic,” **International Affairs: a Russian Journal of World Politics, Diplomacy, and International Relations**, No. 6, pp. 69-78.
- Putin, Vladimir (2005), “Annual Address to the Federal Assembly of the Russian Federation”, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/22931>, (Accessed on: 27/8/2017).
- Putin, Vladimir (2007), “Speech and the Following Discussion at the Munich Conference on Security Policy”, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/24034>, (Accessed on: 14/7/2017).
- Putin, Vladimir (2013), “Meeting of the Valdai International Discussion Club”, Sep. 19, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/19243>, (Accessed on: 3/8/2017).
- Rashidi, Ahmad (2018), “Recognition of “Other” in the Civilizational Debates and the Foundations of Foreign Policy in Russia”, **Central Eurasia Studies**, Vol. 10, No. 2, pp. 307-324 [in Persian].
- Ringmar, Eric (2002), “The Recognition Game: Soviet Russia against the West”, **Cooperation and Conflict**, Vol. 37, No. 2, pp. 36-115.
- Ringmar, E. (2012), **The International Politics of Recognition**, Boulder: Co./Londres, Paradigm Publishers.
- Smith, H. (2014), **Russian Greatpowerness: Foreign Policy, the Two Chechen Wars and International Organisations**, University of Helsinki, Faculty of Social Sciences, Available at: <http://urn.fi/URN:ISBN:978-951-51-0092-4>, (Accessed on: 24/2/2017).
- “Speech and the Following Discussion at the Munich Conference on Security Policy” (2007), Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/24034>, (Accessed on: 14/7/2017).
- “The Foreign Policy Concept of the Russian Federation” (2013), **Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation**, Available at: http://www.mid.ru/foreign_policy/official_documents/asset_publisher/Cp1fCk6B6BZ29/content/id/122186, (Accessed on: 28/6/2018).
- Trenin, Dmitri (2009), “Russia’s Spheres of Interest, not Influence”, **The Washington Quarterly**, Vol. 16, No. 4, pp. 3-22.
- Trenin, Dmitri (2011), **Post-Imperium: a Eurasian Story**, Washington, D.C.: Carnegie Endowment for International Peace.
- Tsygankov, Andrei P. (2006), **Russia’s Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity**, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.

- Tsygankov, Andrei P. (2008), "Russia's International Assertiveness: What Does it Mean of the West?", **Problems of Post-Communism**, Vol. 55, No. 2, pp. 38-55.
- Tsygankov, Andrei P. (2012), **Russia and the West from Alexander to Putin: Honor in International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tsygankov, Andrei P. (2013), **Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity**, New York: Rowman and Littlefield Publishers.
- Tsygankov, Andrei P. (2014), "The Frustrating Partnership: Honor, Status and Emotions in Russia's Discourses of the West", **Communist and Post-Communist Studies**, Vol. 47, Nos. 3-4, pp. 345-354.
- Wendt, Alexander (1999), **Social Theory of International Politics**, Cambridge, New York and Port Melbourne: Cambridge University Press.
- Zevelev, Igor (2016), **Russian National Identity and Foreign Policy**, Report of the Center for Strategic and International Studies, Dec. 13, Available at: <https://www.csis.org/analysis/russian-national-identity-and-foreign-policy>, (Accessed on: 28/6/2018).